

کردن گرفتند . چون در قرآن کریم و فرقان واجب التعظیم والتکریم
 بمنطوق کلام سعادت فرجام (ادع الی سبیل ربک بالحکمة
 والموعظة الحسنة) برای قبول کنائیدن دین مبین بعباد رب العالمین
 جبر و قهر نمودن ممنوعست . زیرا که بندهکان پروردگار در قبول دین
 و یا جزیه مخیر و مختارند . پس تنها جنک و بیکار با آن مخالفان اشرار
 میشد که در اعطای جزیه عناد و اصرار می کردند . چنانچه تمامی
 حکومتهای جهان بجهت ابقای امن و امان و نکهبانی مال و جان
 مظلومان بتدارک الات و ادوات و دیگر اسباب و مهمات بمال و منال
 محتاج می باشند . حکومت اسلامی نیز بمال محتاج شده تنها مخالفان را
 روی جبر نشان می دادند . و موافقت کنندگان در هر دینی که بوده باشند
 همواره در حقوق مدنیه همراه اسلام همعنان می شدند . فی الجمله در اسلام
 مخصوص برای قبول کنائیدن دین یک قطره هم از خون ریختن حرامست
 چونکه بنزول قرآن جناب یزدان اسلام را از چنین فعل منع فرموده
 است . از مبدأ ظهور اسلام تا سنه چهارم هجرت سینه خلفای راشدین یعنی
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم نیز موافق امر خدا
 و شریعت رسول مجتبی حرکت نموده دنیا را مسخر و مدنیت را از
 بادیه بدویت که سالها ابواب عمران در آن مفقود و مقفول بود ببلاد
 معموره انتقال و چهارا بنور عدل مالا مال گردانیدند . اینک حال
 و احوال رسول ایزد متعال و اخلاف پسندیده خصال آن بر کزیده
 حضرت ذوالجلال برین منوال بود که بیان کردید .

نتیجه

آیا در زمان قدیم از مدت سه هزار و چهار صد سال رفتار
 و کردار حکمداران کیتی ستان که در اطراف جهان ولوله انداز عظمت

و شان شده اند باطوار و رفتار اسلام مشابهتی دارد. نه نه. بل قیاس هم قبول نمی کند. پس این اداره مقدسه که محمد علیه السلام بجهانیان نشان داده است انچنان احسن و استوار است که تاجهان پایدار ست اثرش نیز اشکارست. و اگر انرا معجزه ظاهر بگویم چنان می پنداریم که مردمان هوشیار هرگز انکار نخواهند کرد. چونکه تا ان زمان کافه نوع انسان بحسب الخلقه در اجرای چنین اداره قادر نشده اند. چون خلقت بشریه جامع کیفیت انسانیه و حیوانیه است و پادشاهان کشورستان نیز که بدینا آمده و رفته اند ازین ترکیب طبیعی خارج نبودند. پس گاه بندکان خدا بصفت حیوانیه غدر و اعتساف و گاه بصورت انسانیه عدل و انصاف نمودند. و محض بانسانیت رفتار نمودن تنها از خاصه صفات انبیای عظام و اصفیای کرامست که اداره طاهره ایشان الی یوم القیام معجزه است عیان. کسانیکه از تار یکی دل بدان معجزات که بحد توان تر رسیده اند انکار نمایند باید که بدین معجزه باهره که حکمش الی یومنا هذا بل الی اخر الزمان ظاهر و نمایانست ایمان یارند. و کر بدین هم ایمان یارند هر آینه از طبیعت انسانیه بکلی دور و مهجورند. (واللّه ذو الفضل العظیم) اکنون ما باز بسیاق تاریخ رجوع نماییم.

غزوه خبیر

رسول الله علیه السلام بسنه هفتم هجرت سنیه در او اخر شهر محرم نمیه بن عبدالله را در مدینه و کیل خود گذاشته باد و یست سوار و یک هزار و چهار صد پیاده بجانب خبیر رفتار نمودند. (و قتیکه پیغمبر علیه السلام بغزای رفتند از اصحاب کرام یکی را در مدینه

و کبل خود می گذاشتند) چون در آن اثنا مسموع شد که ساکنان غطفان بامداد جهودان خیر حاضر می شوند . پس رسول الله علیه السلام راست بجانب محل رجیعہ رفتہ در میان خیر و غطفان درآمده قرار گرفتند . و قبیلہ غطفان از هراس دلاوران اسلام واپس گشته و لشکر اسلام بکان بکان بفتح استحکامهای خیر اقدام ورزیده . و علی کرم الله وجهہ نیز در آن هنگام بمسکر اسلام واصل شدہ . و رسول الله علیه السلام لوای سعادت انوار ابد و سپردہ دیگر استحکامها را نیز فتح و تسخیر کردند . و قلعه ها که پسمانده بودند ساکنان آنها نیز امان خواستند . و ایشانرا بدان شرط امان دادند کہ در هر سال نصف مال محصولاترا بیت المال بدهند . و هر وقتکہ پیغمبر علیه السلام برای ترک دیارشان امر نمایند باید کہ اراضی را باهل اسلام سپردہ زود بدر روند . ایشان ہم شرائط مذکور را قبول کرده تا زمان خلافت عمر بن الخطاب در مملکت خود بنشستند . در آن اوان زینب بنت الحارث برہ را بریان کردہ و در میانش زهر انداختہ بر رسول الله علیه السلام پیشکش نمود . پیغمبر علیه السلام در اثنای طعام هنوز لقمہ را ازان گرفته در دهان مبارک گذاشته بودند کہ مسموم بودن ان بوحی دانسته و زود بیرون انداختہ فرمودند کہ درین برہ زهر گذاشته اند . مگر بشیر بن برا کہ طعامرا همراه رسول الله می خورد لقمہ را فرو برده فی الحال از تاثیر زهر افتاده وفات نمود . و زینب ہم بحکم شرع شریف جزای عمل خود را زود یافت . درین اثنا بعضی مهاجرین کہ در حبش مانده بودند عودت نموده و چون جعفر بن ابی طالب نیز در میان ایشان بود پس پیغمبر علیه السلام بمشاهده روی ان خیلی

شادکام گشته و جعفر را در بر گرفته و بر پیشانیش بوسه داده
فرمودند که (مادری بایهما ان اسر . بفتح خیر ام بقدم جعفر)
معنیش آنکه نمی دانم که بکدامی ازین دوشاد شوم . ایا بفتح خیر
و یا بقدم جعفر .

فتح فک و وادی القرا

در هنگام فتح خیر اهل فک نیز امان خواسته و استدعای شان
بموقف قبول رسیده و حاصلات آنجا که بذات مقدس حضرت پیغمبر
عائد بود بمسافر خانه تخصیص . و محصولات وادی القرا که بضرب
شمشیر فتح شده بود در میان غازیان اسلام تقسیم کرده در شهر صفر
مدینه منوره عودت فرمودند .

عمره قضا

رسول الله علیه السلام بعد از فتح خیر تا نهایت ماه شوال
در مدینه اقامت . و بعد از آن فراخور صلحنامه حدیبیه برای زیارت
کعبه در شهر ذی القعدة بجانب مکه مکره توجه فرمودند . باستماع
این خبر کسانی که در میان قریش باذات همایون حضرت پیغمبر
عداوت کلی داشتند زود از مکه برآمده تباعد ورزیدند . پیغمبر
علیه السلام بمکه واصل شده و هفتاد رأس شتر را قربان کرده
و در هنگام دخول بیت الله دست راست را از احرام برآورده رکن
سعدت را استلام . و بعد از آن با اصحاب کرام دامنکشان از بیت الله
برآمده و از سبب تعجیل قریش تنها مدت سه روز در مکه اقامت ورزیده
بجانب مدینه منوره عودت فرمودند .

غزوه جیش الامرا

طائفه قریش برای طلبیدن مهاجرین اسلام که بجانب حبش

هجرت کرده بودند. عمرو بن العاصی را بطریق سفارت بسوی
 حکمران حبش نجاشی روانه نمودند. ولیکن ملک حبش التماس
 قریش را قبول نکرده ایلچی را بجواب رد باز کردانید. در هنگام
 عودت بقلب عمرو نور ایمان لامع گشته مسلمانان خود را همان داشته
 و بمکه و اصل شده خالد بن ولید را از مافی الضمیر اکاهی داد. مشارالیه نیز
 افکارش را موافق افکار خود یافته و هر دو با هم از مکه برخاسته
 در مدینه بحضور رسول الله مشرف شده ایمان خود را اعلان نمودند.
 چون عثمان بن طلحه نیز هنوز نو مسلمان شده بود پس همگی اهل اسلام
 از ایمان آوردن این سه نفر که از بزرگان قریش بودند بسیار ممنون
 و مسرور گردیدند. بعد از آن پیغمبر علیه السلام برای محاربه رومیان
 فرستادن لشکر اسلام بجانب بر شام قرار داده و بقدر سه هزار نفر
 از عسکر غضنفر مرتب ساخته و زید بن حارث را امیر الجیش نصب
 کرده و خالد بن ولید را که مسلمان مدینه آمده بود همراه زید بن حارث رفیق
 کردانیده گفتند اگر زید در میدان کیر و دار بسهم قدر پروردگار بسوی
 دارالقراری رحمت نماید در آن صورت جعفر بن ابی طالب را و کرانهم شهید
 کردد عبد الله بن ابی رواح را امیر جیش باید کرد و کرانهم از جام قدر
 شربت شهادت نوش نماید پس عساکر اسلام هر کس را که بخواهند
 امیر جیش نصب نمایند. بعد از آن دلاوران اسلام را در راه انداخته
 و داع نمودند. القصد عساکر اسلام بعد از طی منازل و قطع مراحل
 از ملحقات شام بمکانی مسمی معان و اصل گشته خبر یافتند که قیصر
 روم هر قل بقدر صد هزار نفر لشکر فرستاده و آن قدر دیگر هم
 از قبیله لخم و جذام و سایر قبائل عرب که در بر شام متوطن هستند
 مسلح گشته از مضافات بلقا در موقعی مسمی مواب فراهم آمده اند.

اگرچه عسکر اسلام دوشب در مکان معان اقامت و انجمن مشورت را عقد کرده میخواستند که احوال عساکر روم و کثرت و وفرت یاری کنندگان روم را بجانب رسول الله علیه السلام نوشته امداد دیگرهم بطلبند اما درین اثنا عبدالله بن ابی رواح بسخن آغاز نمود و گفت ای معشر اسلام بدانید که شما نه بکثرت شمار و نه بسلاح منتظم کارزار بپیکار خصم جان شکار آمده هستید. بلکه شما بسلاح ایمان و قوت دین اسلام بجهت فدا نمودن جان در راه جناب یزدان آمده اید، پس چرایی پایید. ازین کلام در دل بهادران اسلام تأثیری تمام حاصل شده و مینه و میسره جیش را ترتیب داده بر لشکر رومیان که درده (مونه) فراهم آمده بودند حمله آوردند، وزید بن حارث در عرصه کارزار بتیر سینه فنکار خصم خونخوار شهید گشته و بعد از آن جعفر بن ابی طالب رایت سعادت را بدست راست گرفته و بر اسپ تازی نژاد سوار شده مانند شاهین طیار که برانبوه تزروان افتد بر دشمنان حمله آورده و در هنگام ضرب و طعن اسپش کشته گشته و در حالت پیادگی نیز چون شیر ژبان حمله های فراوان نمود تا که دستش زخمدار شده و بازویش هم از کار مانده و درفش را بدست چپ گرفته باز مانند شیر خونخوار در میدان کپرودار بیغمهای جان دشمنان نابکار مشغول بود که بازخجهای جانشکار که از هشتاد زخم بیشتر بودند بجانب دارالقرار رحلت نمود. بعد از آن لوای سعادت التوارا عبدالله بن ابی رواح گرفته در میدان رزم چون ببریابان بچولان آمده شهید گردید. هر چند بعد از آن رایت سعادت را ثابت بن الاقرم برداشته طالب کپرودار شده بود ولیکن با تفاق مهاجر بن آنرا بخالد بن ولید

سپردند. اگرچه مشارالیه هم مانند اسلاف بلکه پیشتر از ایشان اشتیاق مصاف داشت اما عساکر اسلام باتفاق آرا قرار بدان دادند که از میدان حرب برآمد، بجانب مدینه منوره عودت نمایند، باتفاق راویان بدرجه ثبوت چنان رسیده است که در روز نبرد مذکور پیغمبر علیه السلام بواسطه منادی اسلام را فراهم آورده شهادت امرای جیش را چنانچه بوفوع آمده بود یکان یکان علی التزیب بیان و برای ایشان از جناب یزدان عفو و غفران خواسته و فرزند جعفر را که هنوز طفلی خورد بود بحضور فیض کنجور خود طلبانیده و بمر و آید اشک ترحم نبواخته بخانه جعفر امر نمودند تا خویشاوندان جعفر را ضیافت بدهند. چون لشکر اسلام نزدیک مدینه شدند رسول الله عایه السلام باستقبال شان برآمد و بر شجاعت شان آفرین خوان کشته دلیری و مردانگی شان را ستایش فراوان نمودند.

فتح مکه

چنانچه رسول الله علیه السلام بعد از صلح حدیبیه مؤمنان و کافران قبایه خذاعه را بدائرۀ اتفاق خود در آورده بودند طائفه قریش نیز بنی بکر بن عبدمناف این کنانه را باخود متفق کرده بودند. مگر خون سه نفر که خذاعه در هنگام جاهلیت از اشراف بنی بکر هدر کرده بود و بنی بکر از سبب ظمیر اسلام برای اخذ انتقام فرصت نیافته و در مدت صلح حدیبیه که از مشغله اسلام فراغتی حاصل کرده بودند، بنی بکر بجانب اخذ انتقام پرداخته و برخذاعه که نزدیک آب ممی و تیر مسکن داشت حمله آورده و از اشراف قریش صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمر نیز پنهانی با داد بنی بکر شتافته بودند. خذاعه نیز از چنین رفتار ناهنجار ایشان نزد رسول الله

علیه السلام شکایت آورد. و چون وقعه تحقیق شد و نقض عهد قریش بدرجه ثبوت رسید. رسول الله علیه السلام نیز بقدرده هزار نفر از مهاجر و انصار فراهم آورده و لشکری منتظم مرتب ساخته گفتند باید که طائفه قریش ازین حال آگاهی نیابند. با اینهمه معلوم شد که حاطب بن ابی بلتعہ برای آگاه کردن قریش مکتوبی را نوشته بواسطه زنی رهرونده روان کرده است. و بعض کسان بجهت تفتیش آن بشتافته وزن مذکور را گرفته و مکتوب را از میان مویهای سرش بر آورده بمخدمت رسول الله رسانیده حاطب را نشان دادند. عمر رضی الله عنه بقتلش اجازت میخواست که حاطب بعض عذرهارا بیان کرده و بمرحمت پیغمبر علیه السلام پناه آورده بآب عفو سیراب کردید.

بتاریخ سال دوم عهدنامه حدیبیه یعنی در سنه هشتم هجرت سنیه بروزدهم ماه رمضان لشکر اسلام بفتح بیت الحرام توجه فرموده بمداز قطع مراحل و طی منازل بکنان مر الظهران واصل شدند. عباس رضی الله تعالی عنه بمقتضای شفقت و مرحمت که در حق اهل قرابت داشت باخود گفت چون ساکنان مکه از حرکت رسول الله علیه السلام خبر ندارند. و اگر قبل از اعلان امان بلشکر اسلام دوچار شوند هر آینه بمختشان سیاه و حال شان تباه خواهد کردید. و دستور رسول الله سوار شده بیرون رفت تا یکی را یافته بجهت تشویق استیمنان قریش بجانب مکه ارسال نماید. اتفاقا در راه ابوسفیان و بدیل بن ورقا و حکیم بن هزاهم را یافته از ماجرا خبر داد و گفت زود بجانب استیمنان گرایید و گرنه کار بسیار دشوار شده است. و ابوسفیانرا همراه خود بسوی معسکر اسلام می آورد که در راه عمر

رضی الله تعالی عنه ابوسفیانرا دید و گفت ای دشمن دین خدا چه
 گونه چنین بی پروا بلاخواستن امان بسوی لشکر اسلام می آیی .
 مگر خوب شد که خود بخود در دست ما افتادی . بعد از آن
 بجانب رسول یزدان بشتافت و گفت یا رسول الله دشمن دین خدا
 بلااستیمان آمده است و بفرمای تا سرش را از تن جدا نمایم . ابن عباس
 نیز بسرعت تمام بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف شده از سرتاپا
 ماجرا را بیان نمود . رسول علیه السلام به عباس رضی الله عنه فرمود که
 ابوسفیان امشب مهمان تو باشد و باید که فردا وقت بامداد در اینجا بیاید
 و چون روز دیگر مانند فرموده پیغمبر بحضور سعادت داخل شدند
 رسول الله ابوسفیانرا گفت آیا در خاطر تو خطور نمی نماید که بغیر از بیک
 خدا خدایی دیگر نیست . ابوسفیان بعد از تعظیم فراوان و ثنای
 بی پایان گفت چرا نمیدانم چونکه اگر خدایی دیگر میبود هر آینه
 آن هم بیایاری میخورد . بعد از آن پیغمبر علیه السلام فرمودند که آیا چیزی
 مرا اعتراف مینمایی یا نه گفت درین باب اندکی شبهه دارم . عباس
 بسوی وی متوجه شد و گفت زود دین اسلام را قبول نمایی و گرنه جزای
 گناههای سابقه را زود خواهی یافت . ابوسفیان دین اسلام را قبول
 نموده و از اشراف عرب بدیل بن ورقا و حکیم بن هزامله نیز که همراه
 او بودند مسلمان شدند . بعد از آن عباس گفت یا رسول الله ابوسفیان
 فخر را دوست میدارد و آنرا امتیازی بدهید . گفتند کسانی که بخانه
 ابوسفیان التجا خواهند آورد در امان میتوانند ماند . و در حق
 خویشاوندان و همشهریان خود نیز مرحمت فرموده گفتند هر که
 در خانه خود را بسته و یاد مسجد شریف در آمده بیرون نیاید انهم
 در امان و امان خواهد ماند . بعد از آن به عباس رضی الله تعالی عنه

فرمودند که وقتی که عسکر اسلام بجانب مکه حرکت خواهد کرد باید که همراه ابوسفیان در راه بیستید تا وی سیر نماید. وقتی که دلاوران اسلام فوج فوج آغاز گذشتن کردند. ابوسفیان بعباس گفت این مکر قوت پادشاهی شده است عباس جواب داد که این قوت قوه پادشاهی نیست بل قوه نبوت است. ابوسفیان متحیر شد و گفت آری چنینست. چون همگی مهاجرین و انصار بارزهای تابدار مرور نمودند ابوسفیان پرسید که ایشان کیستند. عباس گفت ایشان عساکر خاصه رسول الله علیه السلام هستند. و ذات همایون پیبری نیز در میان ایشانند بعد ازان عباس با ابوسفیان گفت باید که زود بکوه رفته قوم خود را مطهّن گردان. ابوسفیان نیز زود بکوه داخل شده با آواز بلند گفت ای ساکنان مکه محمد بقوتی می آید که با وی مقاومت نمودن از قوه امکان بیرونست. ایشان گفتند توجه آوردی گفت هر که بخانه ابی سفیان و یا در بیت الحرام در آید و یا در وقت دخول جنود اسلام در خانه خود را پیش نموده بیرون نیاید امان می یابد. القصه رسول الله علیه السلام عسکر اسلام را انتظام داده و ابو عبیده بن الجراح را مقدمه الجیش و خالد بن ولید و غفار و مزینه و جهینه را بجناح یمن و زبیر و علی را بجناح یسار معین و رایث سعادت را بسعد بن عباد تسلیم نمودند. سعد گفت (الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمه) یعنی امروز روز کارزار خونخوارست و امروز حرام هم حلالست. چون این کلام بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گردید از الفاظ شدید سعد دل آزرده گشته رایث سعادت را بیک روایت بعلی بن ابی طالب و بروایت دیگر بزبیر تسلیم کرده فرمودند که دلاوران

اسلام از راه ذی طوی بمکه درآیند و خالد بن ولید از طرف یابین
وزیر از طرف بالابشهر درآمده تا عساومت بوقوع نیاید سلاح را
استعمال نمایند . مکر عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و سهیل
بن عمرو مقداری از عساکر فراهم آورده و بمقابله خالد برآمده و از
طرفین چند نفر مقتول شده مخالفان رو بگریز نهادند . عساکر اسلام
در روز بیستم ماه رمضان بمکه درآمده فتح نمودند . و بساکتان
مکه امان در دادند . هر چند خون چند کسرا از اصحاب جنایات
کبیره هدر هم نموده باشند اما از ایشان هم بسیاری کسان بشفاعت
اصحاب بزلال عفو سیراب شدند . یکی از ایشان عکرمه بن ابی جهل
بود که در هنگام فرار زوجه اش از دنبال رسیده بتبشیر عفو رسول الله
باز گردانیده و بحضور رسول الله مشرف شده و اسلام را قبول نموده
باعث مسرت خاص و عام گردید . بعد از آن پیغمبر علیه السلام در
مکه شریف درآمده از درون و بیرون اصنام را دور انداخته
فرمودند تا بلال بانگ نماز را با آواز بلند بخواند . و از سر نو بعض
شرایع الهیه را اعلان و عادات جاهلیه را بکلی منع کرده فرمودند که
با آبا و اجداد فخر نمودن خدای تعالی منع کرده است چونکه همگنان
ما و لاد آدم هستیم . و آدم نیز از خاک پیدا شده است . مگر سقایت
حجاج و حجابت بیت الله در دست متولیان قدیم ابقا نمودند . چنانچه
تا امروز هم حجابت بیت عتیق در دست اولاد شیبه باقیست . روز
دوم فتح مکه پیغمبر علیه السلام در باب کعبه استاده و ذکور ساکنان
مکه آمده بیعت نمودند . و فرمودند تا طائفة نسا نیز بعمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه بیعت نمودند . اگرچه بعد از آن بر قبائل حوالی
مکه مردان کارزار را فوج فوج فرستاده باشد . اما بقتال هرگز

رخصت ندادند . خالد بن ولید هم بر قبیلهٔ بنی خدیجه بن عامر
 مأمور شده و بهر صورتی که باشد از جانب وی چند نفر بقتل رسیده
 و او را مؤاخذه نموده . و علی رضی الله تعالی عنه را فرستاده اشیای
 مسلوبه را بخداوندان مال اعاده و خون مقتولان را نیز بدیت ساقط
 گردانیدند . و مالی که نزدش باقی مانده بود آنرا نیز بطریق احتیاط
 نزدشان بگذاشتند

(غزوهٔ حنین)

وقتی که رسول الله علیه السلام برای فتح مکه حاضر میشدند
 قبیلهٔ هوازن از حقیقت حال واقف نبوده و این حرکت را برای خود
 پنداشته از رجال هواداران و متفنان خود مانند مالک بن عوف و بنی
 نصر و بنی چشم و بنی سمد و بنی هلال فرقهٔ را مرتب ساخته
 با قبائل احلاف و بنی مالک بن ثقیف در حنین فراهم آمده بمقابلهٔ عسکرا سلام
 مهیا شدند . اما در اندک فرصت خبر یافتند که رسول الله علیه السلام
 بجانب مکه توجه فرموده و مکه را فتح و تسخیر کرده اند پس قرار
 بدان دادند که با عساکر مجتمعهٔ خود بحرکت آمده مکه را از دست
 اسلام استرداد نمایند . رسول علیه السلام از افکار ایشان آگاهی
 یافته و کارزار را در دیار خود ایشان مرجع پنداشته و در مکه عتاب
 بن اسید را وکیل خود گذاشته همراه دوازده هزار نفر لشکر بجانب
 حنین توجه فرمودند . بتاریخ سنهٔ هشتم هجرت سینه در ابتدای
 ماه شوال بهنگام صبح صادق عساکر اسلام از میان درهٔ حنین
 میگذشتند که ناگهان جماعت هوازن از کین بدرجسته لشکر اسلام را
 واپس گردانیدند . اگرچه پیغمبر علیه السلام و ابوبکر و عمر و علی
 و عباس و ابوسفیان بن الحارث و بعضی اصحاب دیگر هم در جای خود

ثبات ورزیده و رسول الله علیه السلام برای گردانیدن عسکر اسلام با آواز بلند ندا هم برآورده بودند اما قائده بخششیده بعم محترم خود عباس که بلند آواز بود فرمودند تا برای رجعت نمودن عسکر اسلام ندا نمود. وقتی که آواز عباس بکوش لشکر اسلام رسید یکبار برای گردیدن سعی بلیغ بهمرسانیدند. اگرچه از ازدحام عوام گردانیدن اسپان دشوار بود با اینهمه بقدر صدف زود رسیده بادیگران ملحق گشتند. درین اثنا هوازن بر پیغمبر علیه السلام بشدت تمام حمله آوردند. ولیکن تاب مقاومت نیاورده و پای ثبات شان از جای لغزیده آخر الامر پشت بدادند. ودلاوران اسلام که باز گردیده بودند مانند برق خاطف و یاریخ عاصف جمعیت دشمنانرا پراکنده و پریشان و شش هزار نفر را اسیر و اموال و اشیای بسیار اغتنام نمودند. درین محاربه بسیاری اشخاص دشمنان تلف شده چنانچه تنها از بنی مائلک هفتاد نفر با سردار ایشان ذوالخمار و برادرش عثمان بقتل رسیده و سردار هوازن درید نامیر مقتول شده و از اشراف اسلام تنها عم ابو موسی الاشعری مسمی عامر الاشعری شهید گردید

محاصره و فتح طائف

در محاربه حنین بنی ثقیف با سائر قبائل منہزم گشته بجانب طائف فرار نموده متحصن میشدند که پیغمبر علیه السلام نیز از دنبال ایشان مانند رجوت یزدان رسیده و طائفرا محاصره نموده حصار را بانجنیقها کوفتن گرفتند. در آن اثنا از یکطرف اهالی حوالی طائف گروه گروه آمده در دایره دین اسلام داخل میشدند. و از طرف دیگر بقدر پانزده روز بعد از محاصره حصار طائفرا برهم زده و هز بران اسلام درون درآمد، باخون تخمیر مشرکان پنجه دشمن شکن را

بیالودند . درین کارزار از اشراف عرب سعید بن العاص و عبدالله بن امیه بن المغیره یعنی بردارام سلمه که یکی از زوجات مطهره آن حضرت بود . و عبدالله ابن عامر بن ربیع و هشت نفر دیگر هم بدرجه شهادت رسیده و همگی شهدای اسلام بدوازده نفر بالغ شده در میان ایشان چهار نفر از انصار هم بودند .

بعد از آن رسول الله علیه السلام از راه جعرانه عزیمت فرما شده و مبعوثان قبیله هوازن نیز بخدمت پیغمبر آمده دین اسلام را قبول کردند . پس دلاوران اسلام نیز همگی اسیران ایشانرا که گرفته بودند بر رسول الله علیه السلام هدیه و ایشان هم هر یک را بقبیله که نسبت داشتند احسان نمودند . و خواهر شیر جناب پیغمبر بنام شیمارا نیز که داخل بندیان مذکور بود باعزاز و اکرام بجانب قبیله اش ارسال و در هنگام تقسیم مال غنایم از خنس غنایم که بخصه رسول الله علیه السلام عائد بود چهل نفر را صد و صد شتر احسان نمودند . بعض جوانان انصار گفتند ما نیز مانند ایشان بسبیار میخواهیم . کلام ایشان بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گشته و انصار را فراهم آورده فرمودند که چون ایشان نومسلان شده اند لا جرم برای تألیف خاطر ایشان بدیشان بیشتر دادیم . و ایشان همراه شتر و کوسفند بوطن خود میروند . و شما با پیغمبر خدا بسوی وطن خود خواهید رفت . انصار از استماع کلام کوهر بار پیغمبر علیه السلام شاد کام گشته دنبال کار خود گرفتند چونکه ایشان پیش از آن چنان کان میبردند که البته پیغمبر علیه السلام بوطن خود یعنی در مکه خواهند ماند . و آن چهل نفر که هر یکی را از ایشان صد شتر داده بودند

مؤافقه القلوب نام نهادند . ابوسفیان باینسرش معاویه نیز از زمره ایشان بودند .

رسول الله علیه السلام از موقع جمرانه بنیت زیارت بیت الله بمکه آمد . و عتاب بن اسیدرا که سنش هنوز از بیست سال تجاوز نکرده بود والی مکه نصب نموده و بجانب مدینه منوره عزیمت فرموده بتاریخ هشتم سنه هجرت سنیه و بیست و چهارم شهر ذی القعدة و اصل مدینه شدند . مشارالیه عتاب جوانی بود که در امثال و اقراش در زهد و ورع و کیاست و فراست مانندش کم یافت میشد . و در آن سال در ادای حج پیشوای اسلام شده نخستین اسلام هما نست که بشرفه امیرالحجاج نائل شده است . معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن کریم و تفهیم دین بهین در مکه معظمه معین فرمودند . و عمرو بن العاص را بعمان ارسال نمودند . و از قبائل ازدیان جیفر و عبدا بنی الجلسدی نیز در دایره انقیاد و مطاوعت در آمدند . و مالک بن عوف را بر کسانی که از قومش مسلمان شده بودند و بر قبيله ثقیف و بلده طائف و اطراف آن والی گردانیدند . در اندک زمان ساکنان آن حوالی نیز داخل دایره اسلام شدند . کعب بن زهیر نیز از افعال سابقه خود نادم و تائب شده و بعفو و مرحمت رسول الله پناه آورده و در مدح آن حضرت قصیده بلیغ انشا و بحضور لامع النور حضرت رسالتیناه قرائت نمود . پیغمبر علیه السلام برده نور بفت سعادت را که از لمس وجود بهبود پیمبری شرف طراز چرخ برین بود بکعب پوشانیده در میان ابنای بشر سر افراز و ممتاز گردانیدند . از آنست که قصیده مذکور الی یومنا هذا بنام قصیده برده مشهور و معروف شده است . اگر چه معاویه بن ابی سفیان برای خریدن

بردهٔ سعادت بمال فراوان سعی بلیغ بهم رسانیده بود اما در حیات کعب نائل مرام نشده بعد از وفات کعب از والده اش خریده شاد کام گردید . و خلفای بنی امیه نیز واحدا بعد و احد در مواسم مبارکه زیور دوش افتخار می نمودند . تا وقتی که بنی عباس خروج نمودند و دولت امویہ را نابود گردانیده و بعض کسان دنبال مروان ثالث که واپسین خلفای امویہ بود و بجانب مصر گریخته از دهکده های مصر درده ابوسیر پنهان شده بود رفته بقتل رسانیدند و بردهٔ سعادت را از برش کشیده بدست خلفای عباسیہ تسلیم نمودند . ایشان نیز تاملت پانصد و بیست و چها رسال بدین میراث شرف ایرات مفتخر و مباحی کشته یعنی تاز مانی که از اولاد جنکیر خان هلاکو نام خون آشام بغداد را بدست آورده خلیفهٔ مستعصم بالله را بقتل رسانید . و قدر چنین اثر سعادت کسرا را ندانسته از روی کفر و عناد پدر سوخته بدنهاد آرا سوخته بر باد داد . جزاه الله بما فعل .

در سنهٔ نهم هجرت سنیه بنی اسد بلاد دعوت خود بخود بخدمت رسول الله علیه السلام آمده مسلمان شدند . اگر چه از آمدن بلاد دعوت امتنان و افتخار بهم رسانیده بودند . ولیکن بنزول آیهٔ کریمه هدف تیر زجر و توبیخ شده اند .

غزوة تبوك

رسول الله علیه السلام در ماه ذی الحجه از مکه عودت و تا شهر رجب سال نهم هجرت سنیه در مدینهٔ منوره اقامت ورزیده بعد از آن غزای رومیانرا اعلان فرمودند . اگر چه بموجب اصول حرب در غزاهای دیگر عزیمت همایون خود را همیشه پنهان میداشتند مگر در اعلان این محاربه چنان فائده مشاهده نمودند که هر کس

طول سفر و بعد مسافه و قوت و کثرت رومیان و شدت حرارت
 تاپستان و گذشتن فصل میوه و خالی بودن کدرکاهها از اشجار و سایه
 و انهار را بخوبی اندیشیده فراخور آن تهیه اسباب سفر نمایند.
 در آن اثنا بعضی منافقان برای انداختن فتور و نفاق در قلب اسلام
 در خانهٔ جهودی فراهم آمده با القای فساد مباشرت می نمودند که پیغمبر
 علیه السلام از مفسدت ایشان واقف گشته طلحه بن عبیدالله را
 فرمودند تا خانهٔ مذکور را از بیخ و بنیاد برانداختند. این قیس
 که از قبیلهٔ بنی سلمه بود برای ماندن در مدینه اجازت خواسته پیغمبر
 علیه السلام نیز اجازت داده از وی اعراض فرمودند. اگر چه
 معاشر اسلام این غزارا خیلی معتنا پنداشته برای تدارک مهمات
 و لوازمات جنگ و جدال در میدان امتحان بذل مال درآمده
 شب دین هم ترا نیز عنان صکر داییده از یکدیگر سبقت نمودن
 میخواستند اما شهسوار جود و احسان عثمان بن عفان
 از همکنان سبقت ورزیده بیشتر از صدر آس اسپ و نه صد شتر و هزار
 دینار بذل و ایثار نمود. در آن هنگام دو نفر از دلاوران اسلام پیش
 پیغمبر علیه السلام آمده از نیافتن اسپان خوش شخرام نالان و گریان شدند.
 و بعضی جوانمردان بهر نوعی که باشد اسپانرا یافته ایشانرا نیز
 شادگام نمودند. و بعضی کسان از سفر اعتذار بهم رسانیده و رسول
 الله علیه السلام عذر شانرا قبول نموده و بجانب تبوک متوجه
 گشته بمواطن قوم نمود نزول و لشکر اسلامرا از دخول مساکن قوم
 نمود منع نموده فرمودند که بجز آب بشیر ناقه دیگر آبهارا برای اکل
 و شرب استعمال نه نمایند. در آن اثنا در اثنای راه شتری که برای رکوب
 همایون آن حضرت مخصوص بود کم شده و شخصی از منافقان بنی قنقاع

بنام زید بن العاصی گفت بینید محمد از اسرار آسمان خبر میدهد و شتر خود را نمیداند که در کجاست. رسول الله علیه السلام کلامش را شنیده فرمودند که اگر خدای تعالی بمن تفهیماند من چه دانم بعد از آن بقلب همایون شان وحی نازل شده گفتند شتر من در فلان جاست. و کسان رفته دیدند که مهارشتر بشاخ درختی بند شده استاده است و زود خلاصش کرده همراه خود پیاوردند. میکویند منافق مذکور بعد از آن تائب و مستغفر گردیده است. چون رسول علیه السلام و اصل تبوک گشته صاحب ایله بنام یمنه بن روبه و ساکنان جریبا و از درح آمده جزیه را قبول و در دایره مصالحه دخول نمودند. پس هر یک را وثیقه که مین شروط صلح باشد احسان. و بعد از آن خالد بن ولید را بجانب اکیدر که صاحب دومة الجندل بود و عقیده نصرانی داشت روان فرمودند. اکیدر بشکار کاو صحرائی مشغول بود که خالد مانند شیر رسیده و آنرا گرفتار کرده بحضور رسول الله فرستاد. و در هنگام وصولش پیغمبر علیه السلام جرمش را بخشیده و کارش را بجزیه مربوط گردانیده بجانب مملکتش روانه نمودند. رسول الله علیه السلام بعد از اقامت بیست روز در تبوک عازم مدینه منوره شده فرمودند که باید که تار سیدن لشکر اسلام هیچ کس از آبی که در وادی مشفق جمع شده است استعمال نماید (آب مذکور در یک روز آنقدر جاری میشد که تنهاد و نفر سوار را کفایت میکرد) چون بعض منافقان آنرا استعمال و استهلاك کرده بودند. پس لشکر اسلام در هنگام وصول آبرانیافته از تشنگی متشکی شدند. پیغمبر علیه السلام منافقان مرقومرا نفرین نموده و بر سر چشمه تشریف فرموده و دست مبارک

را در سوراخ سنگی که آب از آنجا می برآمد در آوردند . ابتدا اندکی آب بیرون آمده و بعد از آن سر چشمه فراختر شده بدرجه جاری شد که کافه عساکر اسلام آتش عطش را خاموش ساخته سیراب گردیدند . و از آنجا بحرکت آمده هنوز تا مدینه یک فرسنگ راه مانده بود که مالک بن دخشم و معن بن عدی را پیش فرستاده مسجد ضرار را که منافقان برای مجمع نفاق و فساد بنا کرده بودند خراب گردانیدند .

و تاریخ سنه نهم هجرت سنه در ماه رمضان و اصل مدینه شده و بقدر می و اینقدر نفر که بکار زار زفته بلا عذر در مدینه مانده بودند بحضور فایض النور پیغمبر علیه السلام مشرف گشته و سوگند های بسیار خورده عذر های رنگارنگ بیان نمودند . رسول الله علیه السلام نیز از سر خطای ایشان در گذشتند .

(داخل شدن قبیله ثقیف بدین اسلام)

و هدم معبدات

رسول الله علیه السلام از طائف عودت می نمودند که شیخ قبیله ثقیف عروه بن مسعود در راه بخدمت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شده ایمان آورد و بعد از آن بجانب قبیله خود عودت و ایشان را نیز برای قبول نمودن دین اسلام دعوت میکرد که جاهلان غیور و مردمان بی شعور شور و شریبهم رسانیده بزخه های جانفشکاری بر زمین انداخته گفتند اگر وفات نماید دیتش را چه گونه ادا باید کرد . عروه در حالت نزاع سر بر آورد و گفت شهیدان دیت ندارند . مگر آرزوی آن دارم که بعد از وفاتم مرا در مقبره مسلمانان که در محاربه بنی طائف شهید شده اند دفن نماید . بعد از وفاتش وصیتش را بچسا آوردند . بعد از آن فرزندش ابو ملیح وقارب بن

الاسود نیز مسلمان شده و از يك طرف والی طائف بنام مالك بن عوف بجهت اخذ انتقام فعل سخیف بنی ثقیف برخاسته و از طرف دیگر رسول الله علیه السلام نیز باز بتبوك عودت فرمودند. چون بنی ثقیف یقین دانستند که نتیجه مخالفت و خیم خواهد بر آمد همکنان در ماه رمضان بخدمت پیغمبر علیه السلام آمده و دین اسلام را پذیرفته رجا و نیاز کردند که تا مدت سه سال معبدلاترا هدم نموده نماز را نیز عفو فرمایند. پیغمبر علیه السلام فرمودند که بیثمانیان از دین مسود بر نمیدارند. و برای هدم معبدلات نیز عاملان چابک دسترا معین کردند. اگر چه در هنگام هدم آن زنان و کودکان فریاد و فغانرا باسمان رسانیده کربه و زرای آغاز نموده بودند اما فائده بخشیده و ابوسفیان هم زود رسیده بموجب امر رسول الله زیور و زینت معبدلاترا برداشته بفروخت. و بقیتمش دیت عروه و اسودرا ادا نمود.

(داخل شدن قبائل عرب فوج فوج)

در دایره دین اسلام

رسول الله علیه السلام از غزوه تبوك عودت فرمود، و بنی ثقیف دین اسلام را قبول نموده و چون قبل از آن مکه نیز فتح شده طائفه قریش هم مسلمان شده بودند. پس از ایمان آوردن قریش که از قدیم الایام بر طوائف عرب حکم میکردند. و بحسب و نسب از کافه اقوام عرب فائق بودند. باعث تقویه و استقرار اسلام گشته و سایر قبائل عرب نیز نجات خودرا در اتحاد اسلام پنداشته از هر اطراف و اکناف جزیره العرب فوج فوج آمده بمسلمان شدن آغاز نمودند. نخستین بزرگان بنی تمیم باخطیبان

وشاعران خود آمده در مسجد درآمدند . و نام رسول الله علیه
 السلام را با آواز بلند بر آورده گفتند ما برای قبول دین اسلام و مفاخرت
 آمده ایم . اگر چه با آواز بلند نام پیغمبر بر زبان آوردن از دایره
 ادب بیرون بود با اینهمه پیغمبر علیه السلام از کمال حلم و مرحمت
 از تقصیر شان در گذشته و خود شان نیز بمسجد درآمدند ایشانرا
 بخطابت و انشا اجازت دادند . خطیبان بنی تمیم بنام عطارذ
 و الاقرع خطبه های بلیغ خوانده و شاعر ایشان مسمی ز برقان نیز
 يك قصیده فخریه انشامود . بعد ازان از خطیبان پیغمبر علیه
 السلام ثابت بن قیس يك خطبه بلیغ خوانده و حسان بن ثابت نیز
 چنان قصیده بلیغ را ارتجالا انشا و قرائت نمود که همکنان آفرین
 خوان شده گفتند خطیب شما از خطیب مابالا و شاعر شما نیز از شاعر
 ما اعلی است . بعد ازان پیغمبر علیه السلام همکنانرا تلطیف و تطیب
 و فراخور عادت ایشان اکرام و احسان نموده و خیمهای مخصوص
 بر پا کنانیده تا مدتی که در مدینه بودند بشراب و طعام اکرام و در هنگام
 عودت نیز اسباب سفر ایشانرا اتمام نمودند . بعد ازان ملوک یمن
 و نصرانیان و بتپرستان عربستان هم فوج فوج آمده دین اسلامرا
 قبول کردند . و از جانب بعض ملوک ایلچیان آمده خبر دادند که
 ایشان نیز دین اسلامرا قبول کرده اند . پیغمبر علیه السلام
 نیز ایلچیانرا با جواب صواب باز فرستادند . و ائیل که یکی از ملوک
 بود با شتیاق تمام بحضور رسول الله علیه السلام خرامان شده دین
 اسلامرا اعلان نمود . رسول الله علیه السلام از ایمان آوردنش
 ممنون و مسرور گشته مؤذنانرا فرمودند تا بصلاة عامه ندا بر آوردند .
 و دست مبارك را بر سرو ائیل نهاده دعای خیر کردند . و رئیس

قبیله طی عدی بن حاتم که عقیده نصرانی داشت و از سطوت علی بن ابی طالب کمرشسته بینی قضاعه که از نصاری عرب در شام مسکن داشتند پناه آورده، و خواهرش همراه بندیان بمدینه منوره رسیده برای حریت خود بر رسول الله علیه السلام استغاثه نمود فرمودند که اندکی صبر نمایید تا از دیار شما مردی امین یافت بشود، الفصه بعد از آن با کرام و احترام فراخور استدعایش بجانب برادرش ارسال نمودند، چون پیش برادر رسید، مکارم اخلاق رسول الله علیه السلام را بیان و برای رفتنش بسوی مدینه سعی فراوان نمود، آن هم بلا تأمل بجانب مدینه شتافته و در هنگام وصول دین اسلام را قبول نموده بالاطراف بی کران و اکران بی پایان پیغمبر علیه السلام شادان و خندان گردید.

بعد از آن رسول الله علیه السلام فقیهان بلاغت عنوان را برای تعلیم دین بوفود که جنود جنود می آمدند معین، و بعضی اصحاب را بجانب یمن و سایر جهات ارسال فرمودند، و باطراف و اکناف فراخور طلب قبائل و ایان کاملرا تعیین و موافق قوانین شرعیه حکومت سنیة اسلامیه را ترتیب و تنظیم و در هر جا تکالیف شرعیه را وضع و تعیین و اصول مدنیة را تأسیس و تحکیم نمودند.

درین سال همایون قال عامر بن طفیل بامبعوثان نجد بخدمت رسول الله علیه السلام آمد و گفت اگر خلافترا بمن بگذارید من هم دین اسلام را قبول خواهم کرد، گفتند تو مستحق آن نیستی، گفت در اینصورت حکم قرا و مداین را بخود و اداره بادیه را بمن بسپارید، فرمودند که این هم نمیشود مگر تو مردی سوار هستی باید

که سرداری عسکر سوار را بتو بدهیم . عامر ازین سخن منفعل شد و گفت در اندک زمان می بینید که من هم مملکترا چگونه با سواری و پیاده پرخواهم کرد . و الحاصل خشمناک شده برخاست و برفت . پیغمبر علیه السلام از کلامش متأثر شده گفتند خدایا از شر عامر ما را نگهدار . در اثنای راه عامر بعلمت طاعون دوچار و در پنجه شیر اجل گرفتار و با خاک هموار گردید . بر سر برادرش نیز صاعقه افتاده هلاک گردید و مسلمانان هم از شر ایشان خلاصی یافتند .

درین اثنا مسیله کذاب که دعوی نبوت میکرد نامه را بر رسول الله علیه السلام فرستاد که مضمونش اینست . از جانب شریک نبوت مسیله محمد رسول الله آنها میشود که من در رسالت باشما شریک شده ام . بنا برین نصف ممالک بمن و نصف دیگر بقریش تعلق دارد . ولیکن قریش عدالت نمیکند .

از جانب رسول الله علیه السلام نیز بوجه آئی جوابش تحریر گردید . از جانب رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بمسیله کذاب معلوم گردد که ملک ملک خدای تعالی است هر کرا از بندگان خود بخواهد وارث میگرداند . و حسن عاقبت برای آن کسانست که در تحصیل رضای حق تعالی میباشند و السلام .

حجة الوداع

رسول الله علیه السلام بتاریخ سنه دهم هجرت سنی در میان عشر اخیر ذی القعدة برای حجة الوداع از مدینه منوره برآمده بتاریخ چهارم ذی الحجه بمکه مکرمه واصل گردیدند . علی کرم الله وجهه نیز از بحر ان بازآمده و در راه با پیغمبر خدا ملاقی شده بمکه باهم رفته حج نمودند . در عرفه رسول الله علیه السلام بعد از حمد و ثنای

جناب یزدان بعموم خطاب نموده فرمودند که کلام مرا بشنوید .
 نمیدانم اما بلکه بعد از امسال در اینجا باز همراه شما ملاقات نخواهم
 کرد . ای بندگان خدا تا ملاقی شدن شما بحضرت مولا چنانچه این ماه
 و این روز شما حرمت دارد خون و مال یکدیگر شما نیز بشما حرامست .
 در نزد یکی بخدای خود ملاقی خواهید شد . از شما اعمال شما
 خواهد پرسید . من برای شما تا اکنون در بیان حلال و حرام سعی
 فراوان نمودم . هر کس که نزد خود اشیای امانت داشته باشد
 بصاحب امانت تسلیم نماید . هر چند سود پول ممنوع است مگر
 سرمایه شما بشما عائد است . ظلم مکنید تا ظلم نپنید . جناب خدا سود
 پول را منع نموده است . سود عباس بن عبدالمطلب بکلی ممنوع است .
 حق خون که در هنگام جاهلیت داشتید آن هم هرگز طلب نخواهد شد .
 و نخستین خون هم خون ربیعہ بن الحریث ابن عبدالمطلب است (نخستین
 چنین حتم و قرا از بطساند بیت اسقاط نمودند) خطبه مذکور
 دراز است و در کتب سیر بعینه محرر است .

در فقره دیگر هم چنان گفتند سخن مرا بشنوید سخنها که شایان
 بیان باشند بشما گفتم و برای شما کتاب الله و سنت رسول الله بگذاشتم .
 اگر بدان تمسک نمایید خطا نخواهید کرد . در فقره دیگر هم برای
 حسن معامله نمودن با زنان وصیت کرده اند . چون در این خطبه
 در نزدیکی انتقال خود را بسوی دار آخرت تصریح فرموده بودند
 پس علی العموم اهل اسلام و علی الخصوص اصحاب کرام خیلی اند
 و هکین شده زار زار بگریستند . و این حج را حجة الوداع و حجة
 البلاغ نام نهادند .

نصب نمودن رسول الله علیه السلام عاملانرا

باطراف و نواحی

بر وجه سالف البیان ساکنان یمن که بزیر حکم وزیر بازان بودند دین اسلام را قبول کرده و بازان هم تا هنگام وفات در ولایت یمن والی مستقل مانده بود.

وقتی که رسول الله علیه السلام از حجة الوداع عودت فرمودند. خبر ارتحال بازان شنیده پسرش شهر بن بازان را تنها والی صنعا نصب و بر اضلاع دیگر از اصحاب کرام عاملان را معین نمودند چنانچه اداره ضلع مأرب را موسی الاشعری و سپهسالاری را یعلی بن امیه و همدان را بعامر بن شهر و عک را بطاهر بن ابی هاله و مابین بخران و زمع وزید را بخالد بن سعید بن العاص و نفوس بخران را بعمر و بن حزمه و دیار خضر موت را بزید ابن لبید و سکاسک و شکون را بعکاشه بن ثور و معاویه را باین کننده و اداره جعاعتش بعبدالله المهاجر بن ابی امیه تفویض فرموده. و از سبب بیمار شدن عبدالله بردیار خضر موت زیاد بن لبید را وکیل نمود. و معاذ بن جبل را برای نظارت تعلیم فقه و قرآن شریف یمن و خضر موت معین کردند. و قبل از ایشان عدی بن حاتم طی برای جمع کردن صدقه های قبائل و اسد معین شده و مالک بن نویره بچبابت صدقه و جزیه بنی حنظله مقرر گشته. و علا بن الخزرمی نیز ببحرین و علی بن ابی طالب هم بچبابت صدقه و جزیه بخران ارسال شده بودند. علی کرم الله وجهه خدمت خود را سر انجام داده بحجة الوداع نیز واصل شده بود.

بعدا از حجة الوداع مزاج شریف رسول الله علیه السلام منحرف گشته و آهسته آهسته خبر شدت انحراف مزاج آن حضرت باطراف و اکناف شایع شده. و چون دوسه ماه پیش از ان اسود العنسی